



**دکتر سید حسین نصر**

### **«مختصری درباره ی سیر فلسفه در ایران»**

تاکنون تحقیقات کافی درباره تمام جوانب تاریخ فلسفه در ایران انجام پذیرفته است، لکن فعالیت‌های سالیان گذشته توسط گروهی از محققان بنام همچون استاد جلال همائی و استاد سید جلال الدین آشتیانی و استاد هنری کربن و استاد محمد تقی دانش‌پژوه و دیگران اجازه می‌دهد لااقل به اختصار جریان‌ات اصلی تحول فکری در ایران‌زمین بیان شود و خطوط اساسی آن ترسیم یابد. باشد تا در آینده با تحقیقات وسیعی که باید درباره بسیاری از متون چاپ نشده و حتی طبع یافته، لکن مطالعه نشده، انجام گیرد و جزئیات تاریخ فلسفه در ایران و مخصوصاً فلسفه اسلامی که از غنای خاص برخوردار است برای همگان روشن شود.

ظهور و بروز اشکال چه در قالب اصوات چه بصورت اشکال ملموس و محسوس گویای پیامی است و آن پیام با بینش انسان در مورد جهان رابطه دارد. آغاز و انجام این عالمی که در آن هستیم و زندگی می‌کنیم با انسان و در نتیجه با

فلسفه ارتباط دارد. اینست که گرچه متاسفانه قسمت فلسفی فرهنگ ایران بهیچوجه باندازه ادبیات یا باستان‌شناسی و یا تاریخ هنر آن مورد کاوش قرار نگرفته است، نفس امر و اهمیت آن نمی‌تواند پوشیده بماند. امیدوار است با آگاهی هرچه بیشتر به ارج اندیشه در حیات هر ملت، توجه روزافزون به جنبه مهم فرهنگ خودمان نیز بشود و میراث فلسفی ایران، به صورت جدی، حیات دیرین خود را باز یابد.

نقص بزرگی که شاید در نحوه آموزش در دبیرستانها و دانشگاه‌های خودمان داریم اینست که آنطور که باید و شاید جوانان خودمان را با جنبه فکری تمدن خودمان آشنا نمی‌کنیم و بهمین جهت کسانی از ما که در تکاپوی حفظ فرهنگ خودمان هستیم نمی‌دانیم اصلاً چرا این فرهنگ را حفظ کنیم و اساساً این فرهنگ با آن دیدی که آن آثار فرهنگی را بوجود آورده است چه ارتباطی دارد؟

چرا بازار دوره صفویه این شهر که فوق العاده زیباست و شاید از مهمترین مراکز فرهنگی ایران است، نسبت به عالی‌قاپو که در جنب آن قرار گرفته است ارتفاع کمتری دارد و عالی‌قاپو به نوبه خود از مسجد شاه کوتاه‌تر است؟ این امر، اتفاقی نبوده است بلکه مبتنی بر یک دید جهان‌شناسی بوده است که ریشه‌های عمیق فلسفی دارد و انعکاس این جهان‌شناسی را در مراتب دیگر هستی، در جلوه‌های گوناگون می‌توان دید.

به عنوان مثال در سلسله مراتب ساختمان جهان ما، اول خداوند، بعد سلطنت و قدرت سیاسی و سپس فعالیت اجتماعی و فردی مردم قرار دارد. اگر یک اثر معماری را که شاید ما خیلی کم بدان توجه می‌کنیم، درست از دیده بصیرت بنگریم، متوجه می‌شویم که این اصل فلسفی و این جهان‌بینی باین صورت، در

قالب خاک و گچ و آجر و کاشی، متجلی و متمثل شده است. در تمام جهات دیگر هنر ما همین است. باغهای ما از باغ فین گرفته تا باغهای زیبای شیراز، گل و بته‌ای که بر روی سنگها و کاشی‌ها کنده‌ایم، انواع خط‌هایی که بکار برده‌ایم، ابیات و اشعاری که سروده‌ایم- خلاصه آنچه که در تاریخ به صورت اثر هنری و علمی باقی است- همه حائز ارزش فوق‌العاده است و برعکس آنچه بصورت مسخ‌شده و ناپخته از مغرب‌زمین تقلید می‌شود، دارای پیامی بنیادی برای انسان است و این پیام با آنچه که بآن فلسفه و حکمت می‌گوئیم ارتباط و پیوند بسیار نزدیکی داشته است و دارد.

بطور کلی در تمدن ایران، چه تمدن دوره اسلامی ایران و چه تمدن قبل از اسلام، فلسفه مانند آنچه در تمام تمدنهای دیگر آسیائی دیده می‌شود، ارتباط مستقیمی با معنویت و دین داشته است و از این لحاظ خصلت تمدن ما از آنچه که در چین، ژاپن، کره و هند و سایر تمدنهای بزرگ آسیائی دیده شده است متمایز نیست، بلکه جدا شدن فلسفه از معنویت و دین که نوعی انحراف است، فقط در مغرب‌زمین صورت گرفته است. اگر ما تاریخ کلی بشر و بویژه غرب را بدقت مورد بررسی قرار دهیم باین نتیجه می‌رسیم که سیر تفکر در مغرب‌زمین پس از دوره رنسانس نمودار پشت‌پا زدن به اصول و ارزش‌های معنوی و غفلت از مبادی و مبانی مسلم فکری و گرایش به تفکر خود مدارانه و خودبنیادانه بوده است. از این جهت هیچ مجبور نیستیم در برابر غربیها سر خجلت فرو بریم و احساس حقارت و خود کم‌بینی کنیم، بعلت اینکه مثلا مثل آنها فلسفه‌ای که کاملا متمایز از دید معنوی و دینی جامعه خودمان باشد بوجود نیآورده‌ایم.

پیوند فلسفه و حکمت با معنویت و دین به این معنی نیست که فلسفه، ما جنبه منطقی و استدلالی قوی نداشته است، بلکه، برعکس، این فلسفه از

لحاظ قدرت منطقی و عمق تفکر قابل مقایسه با هر فلسفه دیگری است که از نیروی عقل استفاده کرده است. سنت فلسفی این سرزمین، یکی از غنی‌ترین میراث‌های فکری جهان است و نظر بنده اینست که اهمیت آن، همین امروز در سال هزار و سیصد و پنجاه سه و در قرن چهاردهم، از تمام مخازن و منابع زیرزمینی که داریم، برای دنیای امروز، باارزش‌تر و پراهمیت‌تر است. این میراث یک درد بسیار عمیق و پابرجا را می‌تواند درمان کند و چون با ابدیت پیوستگی دارد، از میان نمی‌رود و برماست که در واقع این منابع را بصورتی که بتوان عرضه داشت بشناسیم و بشناسانیم.

وقتی به مسأله شناخت این گنجینه می‌رسیم می‌بینیم که متأسفانه در زبان فارسی باندازهء کافی کتاب دربارهء سیر فلسفه در ایران و فلسفهء اسلامی بطور کلی نداریم و اگر هم‌اکنون کسی بپرسد که دربارهء فلان حکیم مسلمان و یا فلان نحلهء فکری چه باید بخوانم؟

نمی‌توان او را به بیش از چند منبع محدود راهنمایی کرد و حتی باید اذعان داشت که تاکنون کتابی در مقیاس سیر حکمت در اروپای مرحوم فروغی، دربارهء سیر حکمت در ایران، بزبان فارسی نوشته نشده است. این امر به دلایل مختلفی است که یکی از آنها البته عظمت کار است، زیرا ماملتی نیستیم که در طی قرون فقط دو یا سه کتاب فلسفی بوجود آورده باشیم. شاید هیچ تمدنی به استثنای تمدن هند باندازهء ما کتاب فلسفی بوجود نیاورده است. دلیل دیگر این کمبود، عدم توجه ایرانیان معاصر به این جانب از میراث فرهنگی خودشان است. برخی از اوقات خیلی متأثر می‌شوم وقتی می‌بینم برای یک بیت حافظ بحث‌های مختلف در جرائد یا رادیو و یا تلویزیون انجام می‌یابد در حالی که کوچکترین توجهی به معنی درونی آن نمی‌شود، چون مطالب عرفانی که سرچشمهء این ابیات است کمتر در مد

نظر قرار گرفته و آن جهان‌بینی بسیار ژرف و عمیقی که اساس تفکر حافظ است و غنای اندیشه‌اش او که در کلمات بسیار موزون و زیبا و ملوکوتی لسان الغیب موج می‌زند، کمتر مورد توجه بوده است. این نوع بی‌توجهی به هسته مرکزی و عصاره درونی این درخت که بآن حیات بخشیده و شاخ و برگ آنرا بارور ساخته است، باعث می‌شود که ما نتوانیم منابع کافی اولیه برای مطالعه فلسفه خودمان داشته باشیم. به ناچار با توجه به این کمبود منابع است که باید کوشش کنیم تا شمه مختصری از سیر تاریخ فلسفه در ایران و کلمه‌ای چند راجع به این میراث فرهنگی بنگاریم.

در دوران قبل از اسلام، در ایران، فلسفه کاملاً با دین عجین و آمیخته بود. اینطور نبود که ایرانیها کمتر از یونانی‌ها تفکر می‌کردند و کسانی مانند افلاطون و ارسطو را بوجود نیآوردند، بلکه آنچه را که بوجود آوردند آنچنان با ادیان مختلف ایران قبل از اسلام و مخصوصاً آئین زرتشتی و مهرپرستی و مانویت، که مخصوصاً این سه ابعاد فلسفی داشت، آمیخته بود که از آن جدائی ناپذیر بود و این رابطه دنباله‌ای بود از سنت دیرین آسیا که بزرگان‌ش هیچگاه از آغوش معنویت خود را جدا نساختند و اکثراً همواره گمنام آمدند و رفتند. برخی از خود فقط نامی باقی گذاردند و در بیشتر موارد حتی نام آنها هم فراموش شده است، چون آنچه مهم بوده حقیقتی بوده است که آنان به اشاعه آن پرداخته‌اند، البته استثناء هم هست.

نام کسانی مانند کیخسرو یا جاماسب یا بزرگمهر و اسمهای دیگری که جنبه تاریخی و اساطیری دارد بجای مانده است ولی این فرزندان مانند ارسطو و افلاطون کتابهای مدونی خارج از ساحت دینی آن زمان ننوشته‌اند. بهمین جهت کتب علیحده فلسفی از این دوران کمتر باقی مانده است ولی می‌دانیم که خود افلاطون و پیش از او فیثاغورث معتقد به وجود یک سنت

فکری عمیق در ایران بودند و حتی در قرن سوم میلادی فیلسوف بزرگ اسکندرانی و یونانی‌نژاد یعنی «پلوتینوس» یا «افلوپین» مؤسس مکتب بزرگ «نوافلاطونی» در لشکر «گوردیانوس» امپراتور روم که با شاهپور اول پادشاه ایران جنگ می‌کرد وارد شد بامید اینکه او را به شرق گسیل دارند تا بتواند با فلاسفه ایران آشنا بشود. این موضوع واقعا حیرت‌انگیز است. با تعصب عجیبی که اکثر مورخان اروپائی بر ضد آسیا دارند و باغلوئی که درباره یونان می‌کنند، نمی‌خواهند شواهد خود یونانیان را درباره این امر بپذیرند ولی آنچه بزبان یونانی نوشته شده است نشان می‌دهد که خود یونانی‌ها معتقد بوجود یک فلسفه عمیق در ایران بوده‌اند.

صفحات آثار پهلوی قدیم را که ورق می‌زنیم می‌بینیم مطالب فلسفی در آن بسیار زیاد است و این مطالب با مباحث دینی آمیخته است. کتابهائی نظیر «بندهشن»، «چکن گمانیک ویچار» یا کتاب هفتم «دینکرت» جنبه دینی دارد ولی در میان آنها مطالب بسیار مهم فلسفی بیان شده است. البته باعث تأسف است که جز در دوسه مورد دانشمندان ما این چند کتابی را که در زبان پهلوی باقی مانده است نتوانسته‌اند بصورتی دریاورند که قابل استفاده عموم طالبان فلسفه باشد مخصوصا که اصل این متون بزبان پهلویست و خواندن آنها برای فارسی‌زبانان که از آشنائی با آن زبان بی‌بهره‌اند غیر ممکن. اما آنچه مسلم است این است که کتب نامبرده حاکی از یک سنت فکری بسیار عمیق است که آمیخته است با سنن دینی زرتشتی و مزدائی (مخصوصا در دوره ساسانی بصورت «زروانی» که نهضت و تعبیر جدیدی از آئین زرتشتی در دوره ساسانی بوده است) و نیز «مهرپرستی» و «مانویت» که هرکدام بسهم خود آثار مهمی از لحاظ فلسفی بوجود آورده‌اند.

دو اصل مهم، شاه فکر فلسفی آن زمان را تشکیل میداده است، که اولین آنها اصل ثنویت است زیرا ایرانیان قدیم معتقد بوده‌اند که دو اصل متخاصم بر جهان حکومت می‌کنند و با یکدیگر نزاع دارند و آن دو اصل را گاهی بصورت نور و ظلمت و گاهی بصورت خیر و شر و صور دیگر بیان کرده‌اند.

اصل ثنویت را می‌توان رکن و اساس جهان‌شناسی و روانشناسی و اخلاق آن دوره دانست. دومین اصلی که بنظر بنده اثر عمیقی هم بر روی فلسفه یونان گذاشته است، تصویری از این عالم بعنوان انعکاس و تجلی عالم برین یا عالم ملکوتی بوده است زیرا ایرانیان باستان همه چیز را بصورت سایه و «ظل» عالم فرشتگی می‌دیدند یعنی همیشه و در هر روزی از سال به نحوی از انحاء ارتباط بین انسان با یک فرشته برقرار می‌شده است و این فرشتگان رابط و میانجی بین انسان و خداوند یا اهورامزدا بوده‌اند. از آن دوره آنچه که هنوز در دست داریم، اسم دوازده ماه است که از نام دوازده فرشته، آن زمان گرفته شده است. بعضی از این فرشتگان «امشاسپندان» هستند یعنی فرشتگان مقربند و عبارتند از بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمذ، خرداد و امرداد و برخی از این فرشتگان در مرتبه نازل‌تری قرار دارند و انگهی در آئین زرتشتی فروردین که همان «فره و شیا» باشد از نزدیکترین ملائکه بخدا بوده است و وظیفه خاصی را در جهان دین مزدائی بر عهده داشته است.

این دو اصل نه تنها در ایران بلکه در حوزه وسیع فلسفه اسکندریه و بعدا در امپراتوری روم جلوه‌هایی داشته است و حتی میتوان گفت که «مثل افلاطون» (مثل در لسان فلسفی یعنی حقایق این عالم در عالم غیب و ملکوت و یا به تعبیری در حضرت علم الهی) ارتباط تاریخی با نظریات زرتشتی داشته است.

در این جا لازم است یک نکته را بعنوان مورخ فلسفه و علوم روشن کنم و آن این است که در اثر اتفاقات قرن گذشته، یک نوع عقدهء فرهنگی عارض ایران و بعضی بلاد آسیائی گردیده است، باین معنی که ما خیال می‌کنیم هرچه در قدیم داشته‌ایم باید بصورت تمدن امروزی اروپا باشد. بهمین جهت وقتی می‌خواهیم ایران را بزرگ کنیم سعی می‌کنیم آنچه را که امروز در غرب معیار بزرگی و عظمت است، با تمدن قدیم خویش مطابقت بدهیم.

این یک نوع استعمار فکری بصورت جدید و نتیجهء آن نمی‌تواند جز تحریف تاریخ و تضعیف فرهنگ، چیزی دیگر باشد. مثلا اشاره به کتابهای فلسفی «کانت» و «هیوم» و «هگل» در نظر متجددین غرب - زده، علامت تشخیص و به اصطلاح روشنفکری است و چون می‌خواهیم ایران باستان را بزرگ کنیم، پس باید در جستجوی کانت و هگل و یا معادل آنها در ایران باستان باشیم و چون نمی‌توانیم آنها را پیدا کنیم باید بپردازیم به نظریه معروفی که طبق آن همهء اینها در آن زمان بوده است، ولی متأسفانه از میان رفته است.

ما بهیچوجه احتیاجی نداریم که فلسفهء ایران باستان را در غالب یکنوع عقده در قبال تمدن غرب تعریف کنیم در حالیکه تمدن ایران قدیم بعلت خصلتی که داشته است مثل تمام تمدنهای بزرگ آسیائی چه متعلق به خاور دور و چه هندی، چه بصورت فلسفه «بودائی» یا «هندو» و یا «چین»، همیشه با ادیان بزرگ مرتبط بوده است. حتی منطق «ناگار جونا» که یکی از بزرگترین عالم منطق در تاریخ بشر است با دین بودائی مطابقت دارد و هیچ دلیل ندارد که ما خودمانرا از آسیا و شرق جدا کنیم و به اروپا و غرب بچسبانیم. اینکار فقط باعث سستی بنیاد فکری ما می‌شود و حتی می‌توان گفت که یکی از عللی که مانع تقویت فرهنگی و معنوی ما می‌شود همین نوع عقده است.

پس هیچ دلیلی ندارد فلسفه‌ای برای دوره ساسانی بتراشیم که مطابق با مد فلسفی 1974 باشد. اگر دید وسیع و بینش عمیق داشته باشیم می‌دانیم که کتابهایی مانند «بنداهش» و «دینکرت» به همین صورت موجود، حاکی از وجود یک فلسفه وسیع و عمیقی در ایران باستان است که در تاریخ فلسفه این مرزوبوم درخور اهمیت خاص است. اما بدون شک شکوفائی تفکر انتزاعی به طور کلی و فلسفه بالاخص در ایران، چه از لحاظ کمی و چه کیفی، با دوران اسلامی ارتباط دارد.

### اتصال خلقت

ای بسا کس را که صورت راه زد  
قصد صورت کرد و بر الله زد  
آخر این جان با بدن پیوسته است  
هیچ این جان، با بدن، مانسته است؟  
تاب نور چشم، با پیه است جفت  
نور دل، در قطره خونِ نهفت  
شادی اندر گرده و غم در جگر  
عقل چون شمعی، درون مغز سر  
رائحه در زلف و منطق در لسان  
لهو در نفس و شجاعت در جنان  
این تعلقها نه بی‌کیف است و چون  
عقلها در دانش چونی زبون

«مثنوی مولانا محمد بلخی. قرن هشتم»

گسترش تمدن اسلامی در میان مللی که هرکدام یک نوع استعداد و نبوغ ذاتی داشتند، باعث ازدهار و شکوفائی فرهنگ‌های مختلف شد.

هر ملتی که تحت لوای وحی اسلامی قرار گرفت به نحوی استعدادهای نهفته‌ای که در آن بود شکوفان شد. مثلاً عربها قدرت فوق العاده نظامی و سیاسی بدست آوردند، ترکها وقتی مسلمان شدند از آسیای مرکزی و از کوههای «آلتای» مهاجرت کردند و نفوذ اسلام چنان قدرتی در آنها به وجود آورد که توانستند در طول هفتصد سال بر اکثر ملل اسلامی حکومت کنند. عثمانی‌ها، سلاجقه، غزنویان و دیگران که آنها را می‌شناسیم از این نوع هستند. در مورد ایرانیان این برخورد یک نوع سازندگی و ابتکار حیرت‌انگیز در دو زمینه هنر و فکر بوجود آورد. ما اکنون وارد این مطلب نمی‌شویم که چه عواملی باعث پیدایش این نهضت‌ها شده است ولی، از لحاظ کمی و کیفی، آنچه که در ایران آن زمان از شرق بغداد تا رودخانه جیحون از قرن سوم تا هفتم روی داد، هم از نقطه نظر علمی و هم از دیدگاه فلسفی، از آنچه که از دو هزار سال قبل در ایران رخ داده بود ارزش بیشتری دارد. هر تمدنی در هر دورانی به مسائل خاصی توجه میکند.

همانطور که ایرانیان باستان در زمینه‌های کشورداری و حکومت و فنون مختلف و هنر به نهایت اعتلا و درخشش رسیدند، آن عصر هم در تاریخ ایران دوره رونق و شکوهمندی علوم و فلسفه بود. تعداد ریاضی دانها، منجمان، اطباء، شاعران، تاریخ‌نویسان و فلاسفه‌ای که در آن عصر در سرزمین ما بوجود آمدند، از آنچه که در تمام چند هزار سال قبل بوجود آمده بود، از لحاظ تاریخ تفکر دارای ارزش و اهمیت بیشتری است. وجود کسانی فقط چند تن مانند ابن سینا و بیرونی برای نشان دادن اوج درخشش و شکوهمندی تفکر آن زمان کافی است. ذوق و قریحه سرشار آنها مسیر علم و فلسفه را نه تنها در

ایران، بلکه در مقیاس جهانی دگرگون ساخت و سیر فکری بشر راهی دیگر گرفت.

اگر ابن سینا نمی بود تاریخ تفکر مغرب زمین در جهت دیگری حرکت میکرد . فقط کافیسست ببینیم کتاب «شفا» چه اثری در «سن توماس» موسس فلسفه اسکو -لاستیک یا مدرسین دیگر آن زمان در اروپا مانند البرت کبیر و دونس اسکوتی داشته است، تا چه رسد به آثار ده ها نفر دیگر نظیر فارابی و غزالی که هرکدام از آنها خداوندان فلسفه و تفکر هستند. از قرن سوم هجری بعد، فلسفه اسلامی در ایران و بلاد شرقی اسلام بصورت یک فعالیت گسترده فکری درآمد و از آن زمان تا به امروز یک تاریخ مدون هزار و دویست ساله از فلسفه در دست داریم.

در این دوره از تاریخ بشر، بدون غلو و اغراق، هیچ تمدنی را سراغ نداریم که در آن باین اندازه کتب فلسفی نوشته باشند. البته باید تاریخ صد ساله اخیر تمدن غرب را مستثنی کنیم زیرا هرروز در غرب تعداد زیادی کتاب منتشر میشود که لا اقل، از نظر کمی، تمدن اروپائی را جلو انداخته است گرچه ارزش کیفی آن از سرعتی که با آن اکثر این آثار در خود غرب فراموش میشود هویدا است. در مورد فلسفه اسلامی متاسفانه باید اقرار کرد که هنوز نود درصد این آثار فلسفی بررسی نشده است. هم اکنون در شهر شیراز بین سه تا چهار هزار نسخه خطی از آثار فلسفی وجود دارد ولی دریغ و افسوس که بعلت غفلت ما هر سال مقدار زیادی از آنها از شیراز خارج می -شود و بزودی مجموعه ای از آنها در دانشگاه هائی مانند «هاروارد»، «شیکاگو» و «پرینستون»، بسیار غنی تر از تمام مجموعه ای که از فلسفه خودمان در داخل ایران داریم، بوجود خواهد آمد و سی سال بعد هم فرزندان ما غبطه خواهند خورد که چرا مجموعه کتاب های فلسفی ما در اروپا یا آمریکا است.

تصور بکنید تمدنی را که لا اقل چندین هزار اثر فلسفی از خود بوجود آورده باشد، حتی از لحاظ کمی، باستانهای چین و هند، تمدن دیگری در کره زمین با این عظمت فکری وجود ندارد. نباید فراموش کرد در مورد فلسفه یونان که آنچنان در این زمینه معروف است بیش از دویست الی سیصد کتاب در دست نداریم. باین ترتیب می بینیم که در مورد ایران با یک غنای فکری حیرت انگیز و یک تاریخ فلسفی بسیار قوی که سوابق دامنه دار در دوران باستان داشته و به صورت مدرن از قرن دوم یا سوم آغاز میشود و تا امروز ادامه مییابد مواجه هستیم. برای آنکه شمه‌ای از مکتب‌های فلسفی را بایجاز و اختصار نوشته باشم، سیر حکمت در ایران را به چهار دوره متمایز تقسیم میکنم.

1- آغاز نهضت فلسفی در ایران اسلامی از قرن دوم تا قرن پنجم یعنی ظهور ابن سینا که نقطه اوج فلسفه اسلامی است.

2- قرن پنجم و ششم که دوران پیدایش مکاتب و حوزه‌های جدید فلسفی مانند حکمت اشراق و نیز بروز و ظهور متفکران و متکلمان مخالف با فلسفه مشائی است.

3- از حمله مغول در قرن هفتم تا دوره صفویه.

4- از صوفیه تا عصر حاضر.

این تقسیم‌بندی چهارگانه را بنده و همکار عزیزم آقای پرفسور هانری کربن که تنها دانشمند اروپائی است که توجه زیادی به فلسفه ما کرده است، پس از سالها مطالعه و بحث هنگام تحقیق در تاریخ فلسفه اسلامی بوجود آوردیم و آنرا در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» که باهم نوشته‌ایم نیز با همکاری

استاد عثمان یحیی و در سال 1964 در پاریس منتشر شده و اخیرا به زبان فارسی نیز ترجمه شده است، بکار برده ایم.

دوره اول معروفترین دوران فلسفه اسلامی است و از وحدت عمیقی برخوردار است و گرچه در بلاد گوناگون اسلامی گسترش داشته است، سرزمین اصلی آن ایران بوده است چرا که «ابو یعقوب کندی» نخستین فیلسوف این مکتب و تنها شخصیت برجسته آن که عرب بوده است در حوزه ای درس خوانده است که زیر نفوذ فرهنگی ایران بوده است. وانگهی اکثر بزرگان این دوره مانند ابو الحسن عامری و ابن سینا ایرانی خالص بودند و برخی هم مانند فارابی از اجدادشان محتملا ترک بوده است ولی درعین حال کاملا متعلق به محیط فرهنگی ایران اسلامی است.

در این دوره بیشتر مکتب فلسفه «مشائی» رواج داشته است. «مشاء» کلمه ایست عربی و از لحاظ صرفی صیغه مبالغه فعل «مشی» بمعنی راه رفتن است و ترجمه کلمه یونانی «پری پانتیکوس» بمعنی کسی است که راه میرود و اشاره به مکتب ارسطوست که قدمزنان در باغ پردرخت «لوکایون» مباحث دشوار علمی را بر شاگردان خود تقریر میکرد. بهر جهت از فلاسفه بزرگ این دوره از «ابو یعقوب کندی»، «فارابی»، «ابو الحسن عامری» فیلسوف بزرگ نیشابور و «ابو سلیمان سجستانی» فیلسوف معروف سیستان که در بغداد میزیسته است و بالاخره از خود ابن سینا که همه را تحت الشعاع قرار داده است میتوان نام برد. ابن سینا در اصفهان نه سال درس میداده است و مدرس او در این شهر تا به امروز باقیست. در این مدرسه، شیخ الرئیس فلسفه مشائی را در مرحله پختگی و کمال آن تدریس میکرد است. این نکته قابل تذکر است که چهل سال پس از او کتاب شفای وی در دانشگاه پاریس به زبان لاتین تدریس میشده است. برآستی در دوره ای که مانند امروز

وسائل سمعی و بصری و ارتباط جمعی وجود نداشته است، این امر جای تعجب است زیرا ما امروز کمتر میتوانیم کتابی بنویسیم که به این سرعت ترجمه و منتشر شود و شهرت یابد. این امر نشان میدهد که فلسفه اسلامی به چه قدرتی رسیده بود و چه ارزشی در جهان آنروز داشته است. البته یکی از خدمات اسلام اینست که وسیله‌ای در دسترس دانشمندان ایرانی آن زمان قرار داد تا نوشته‌های آنها مورد استفاده دانشمندان کشورهای دیگر نیز قرار گیرد. اگر ابن سینا که در همدان مدفون است در دوره ساسانی زندگی کرده بود، دورترین نقطه‌ای که کتابش خوانده میشد، از اکباتان تا تیسفون بود ولی در دوره اسلامی ایرانیها برای نوشتن بزبان رایج عربی تکیه کردند و بهمین دلیل قریب به پانصد هزار کتاب بزبان عربی نوشتند. هم‌اکنون در حدود دویست الی دویست و پنجاه هزار کتاب یا عنوان و نوشته فارسی باقی مانده است که تقریباً یک سوم از آن را هندیها بزبان فارسی نوشته‌اند ولی نزدیک به دو میلیون کتاب بزبان عربی وجود دارد که در حدود پانصد هزار فقره آن به وسیله دانشمندان ایرانی نوشته شده است. با قدرت و گسترش جغرافیائی که زبان عربی داشت اجازه میداد ایرانیها عمیق‌ترین مطالب فکری را به زبانی بسیار رسا بنویسند که هم در طنجه خوانده میشد و هم در هند. ابن سینا هم مانند بسیاری از متفکران اسلامی ایران توانسته بود با شخصیت و ذوق و قریحه خویش و با استفاده از زبان عربی در دنیای آن زمان مقام والائی داشته باشد.

از سوی دیگر، از قرن چهارم به بعد تغییرات اساسی سیاسی در ایران و شرق اسلام روی داد. مهاجرت نژادهای ترک به ایران تحول جدیدی در نقاط شرقی دارالاسلام بوجود آورد. البته هنگام سلطنت سامانیان در آسیای مرکزی و قسمت شرقی بحر خزر، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی کاملاً در آسیای مرکزی

حکمفرما بود ولی به تدریج زبان ترکی با مهاجرت اتراک متداول شد، در حالیکه فارسی به صورت زبان فرهنگی باقی ماند.

با آمدن سلاجقه تحولی دیگر رخ داد که مخصوصاً از لحاظ فلسفی بسیار مهم است زیرا قدرت سلاجقه، وحدت جدیدی به غرب آسیا بخشید و تا حد زیادی جایگزین اقتدار خلافتی اموی و عباسی شد و این وحدت سیاسی باعث پیدایش و شکوفائی علوم دینی و فنون گردید. به همین دلیل این عصر دوره طلایی معماری است و شاهکارهای معماری مثل مسجد جامع اصفهان که از زیباترین ابنیه اسلامی است در این عصر ساخته شده است. این دوره از نظر ادبی نیز بسیار با رونق و پرشکوه است ولی بعقل داخلی و سیاسی که ارتباطی با کلام اشعری و مسألهء خلافت و اختلافات بین شیعه و سنی و هزار دلیل پیچیده دیگر دارد که در مقدمهء کتاب «نظریه متفکران اسلامی دربارهء طبیعت» و «علم و تمدن در اسلام» دربارهء آنها به تفصیل سخن گفته‌ام، سلاجقه با فلسفه و برخی از علوم عقلی مخالفت میکردند.

خواجه نظام الملک، وزیر معروف و مقتدر سلاجقه که وسعت خاک آنها از هند تا سوریه و دریای مدیترانه میرسید، هنگامی که دانشگاه‌های نظامیه را در نیشابور، بغداد، اصفهان و غیره تأسیس کرد، در وقف‌نامهء خود تصریح کرد که همهء علوم باستانای فلسفه در این مدارس تدریس شود. بهمین جهت قریب دویست سال یعنی از دورهء بعد از ابن سینا و شاگردانش تا حدود سال 600 هجری، گوی تفکر بدست متکلمان افتاد که البته در بین آنها هم شخصیت‌هائی هستند که نه تنها در ایران شهرت دارند بلکه از معاریف تاریخ بشر هستند مخصوصاً ابو الحامد محمد غزالی که از بزرگترین دانشمندان ایرانی و کسی است که شاید امروز معروف‌ترین فرد ایرانی در کره زمین باشد و حتی از زرتشت و مانی و کورش که نام او در تورات کتاب مقدس یهودیان

آمده است شهرت بیشتری دارد و در شهرهائی نظیر «تمبوکتو» در آفریقا و جزایر «سوماترا» و «جاوه» نیز همه غزالی را می‌شناسند. غزالی بی شک متفکری بزرگ و «فیلسوفی» طراز اول است گرچه با فلسفهء مشائی خصومت می‌ورزید.

چنانکه نزد همه معروف است، غزالی در کتابهای «المنقذ من الضلال» و «تهافت الفلاسفه» سخت بر ابن سینا و پیروان او تاخت و پس از او نیز امام فخر رازی فلسفه، بخصوص فلسفه مشاء، را مورد حمله قرار داد. از سوی دیگر سهروردی که خود همشاگردی فخر رازی بود از فلسفه استدلالی و بحثی انتقاد کرد و باعث شد تا فلسفه مشائی ابن سینا موقتا از صورت فلسفهء منحصر بفرد در آید و راه برای حکمت ذوقی و اشرافی باز شود.

این دوره علاوه بر اینکه شاهد حمله به فلسفه استدلالی بود در واقع استیلای عرفان و تصوف و کلام بوده است و برخی از بزرگترین عرفای اسلامی مانند ابو سعید ابو الخیر و خواجه عبد اله انصاری و سنائی و عطار متعلق به این دوره هستند و بسیاری از شاهکارهای عرفانی در این دوره نوشته شده است. در این دو قرن به استثنای سهروردی فقط یک شخصیت درخشان دیگر در زمینهء فلسفه و علوم در ایران ظهور کرد و او عمر خیام است که متأسفانه فلسفهء او تا حد زیادی ناشناخته مانده است و امروزه بیشتر بعنوان یک شاعر شهرت دارد تا یک عالم متفکر و فیلسوف و کمتر کسی کتابهائی را که او در زمینه‌های فلسفه و ریاضیات و نجوم نوشته است میخواند. علت این امر اینست که در قرن گذشته رباعیات خیام به وسیله «میتز جرالده» بزبان انگلیسی ترجمه شد و بعلت سخت‌گیری اخلاقی و اجتماعی در امپراطوری انگلیس در آن زمان جامعهء بریتانیا نیاز به یک نوع فلسفهء عیش و نوش را در خود احساس میکرد و در نتیجه یک نوع خیام انگلیسی بوجود آمد

خوشگذران و لاابالی و بی‌توجه به مسئولیت‌های زندگی و این فلسفه ساختگی او در اروپا گسترش پیدا کرد و خیام فیلسوف و عالم بصورت شاعر عیش و نوش (یا بقول فرنگی‌ها هیدونیست) درآمد ولی خود خیام شخصی است که بزرگترین و بهترین کتاب جبر را در عصر قدیم نوشته و در فلسفه ادامه‌دهنده فلسفه بوعلی است و خطبهء توحید او را هم بفارسی ترجمه کرده است. مقام علمی وی آنچنان والا است که شاگردان و مریدان وی او را «حجة الحق» نامیده‌اند، عنوانی که در قدیم به هرکس داده نمی‌شد.

به دنبال از این عصر، دورهء سوم، از حملهء مغولها به ایران تا عصر صفوی قرار می‌گیرد که دورهء شکوفائی نوین فلسفه در ایران است. شاید تعجب کنید که شکوفائی فلسفه چه ارتباطی با مغولها دارد که صدمات شدیدی به ایران زده‌اند. البته ویرانگری مغولها بحثی است جداگانه ولی شگفتی در اینجا است که حملهء مغول من غیرمستقیم باعث احیای یک نوع علوم عقلی و هنری در ایران شد. رواج علوم عقلی به این علت بود که مغولها مخالفت سیاسی با فلسفه نداشتند و علت دیگر آن این بود که یک فرد خارق العاده و حیرت‌انگیز در تاریخ فکری ایران بنام خواجه نصیر طوسی در این دوره ظهور کرد و به مقام وزارت مغولها رسید و توانست از این موقعیت استفاده کند و فلسفه را در آن زمان احیاء کند. رونق و شکوفائی انواع هنرها نیز بدین جهت بود که یک موج جدید احیاء‌کنندهء هنری از راه چین وارد ایران شد و در آن تحول و دگرگونی عمیقی ایجاد کرد که نمونهء بارز آن مینیاتورهای زیبای دورهء ایلخانی است که تعداد آنها خیلی زیاد است و نیز مسجد گوهرشاد است که از باشکوه‌ترین بناهای تاریخی ایران بشمار میرود. در جنب این هنرها و فنون، مکتب فلسفی جدیدی نیز در ایران بوجود آمد که مرکز آن در مراغه بود و به واسطهء آن فلسفه بوعلی با رنگی نوین و نیز بسیاری از افکار فلسفی قرون اولیه دوباره

احیاء شد. بهمین دلیل قرن هفتم هجری واقعا دوره احیای فلسفه در ایران است.

ولی در این میان حادثه دیگری هم رخ داد که علاوه بر تأثیر خواجه نصیر طوسی موجب شد که فلسفه در ایران رشد فراوان یابد و آن همان اثر بعدی آثار شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی است که او خود یکی از چهره‌های درخشان آسمان معرفت و از ستارگان قدر اول فلسفه اسلامی است و اندکی پیش از زمان خواجه و قبل از حمله مغول می‌زیسته است. این شخصیت حیرت‌انگیز در پایان قرن ششم ظهور کرد و گرچه عرصه فعالیت‌های اصلی او در حلب و سوریه بود، ایرانی بود و فلسفه او رابطه مستقیم با ایران و حتی فرهنگ ایران باستان داشت و بفارسی زیبا و سره مطالب پیچیده و مشکل فلسفی را بیان میکرد. نثر فلسفی او از زیباترین نوشته‌های زبان فارسی و از پر ارج‌ترین گنجینه‌های ادب ایران است. برای شخص بنده باعث نهایت مسرت است که بعد از ده سال زحمت توانستم مجموعه آثار فارسی سهروردی را منتشر کنم آثاری که بسیار خوب از آن استقبال شد.

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی، تحصیلات اولیه خود را در مراغه آغاز کرد و آنرا در اصفهان پایان رسانید و همشاگردی امام فخر رازی بود. در اصفهان مشرف به تصوف شد. او هم فلسفه آموخته بود و هم تصوف و عرفان را و بعبارت دیگر هم در علوم نظری و بحثی و استدلالی تبحر داشت و هم در علوم کشفی و ذوقی مربوط به تزکیه نفس و تخلق به صفات و اخلاق حمیده که اساس تصوف بر آن استوار است. در سن بیست و یک سالگی این نابغه بی‌بدیل به سیر و سیاحت آفاقی در مقابل سیر و سیاحت انفسی

پرداخت و در این کار مانند سایر این آیه معروف قرآنی را موردنظر داشت که می‌فرماید

«سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی تبین لهم انه الحق»

یعنی برایشان خواهیم نمود آیات و نشانه‌های خود را در بیرون ایشان و درونشان تا برایشان شکار شود که حق است. سیر در افاق از مراحل اولیهء سیروسلوک معنوی است و بین بزرگان اسلام متداول بوده است. حتی حاجی ملا هادی سبزواری در قرن گذشته برای تکمیل درون به سیاحت آفاقی پرداخت و تهذیب و تکمیل نفس یا سیر انفسی را با سیر آفاقی بیامیخت. سهروردی هم بهمین دلیل همه شامات و آناتولی (ناحیهء سوریه و ترکیه فعلی) و شهر حلب رفت و در آنجا مستقر شد ولی متأسفانه گرفتار منازعات شدیدی که در بحبوحهء جنگهای صلیبی بین فاطمیان باطنیه) و صلاح الدین ایوبی که شافعی بوده است رخ داد و عاقبت هم بمرگ محکوم شد.

او تنها سی و شش سال شمسی یا سی و هشت سال قمری زندگی کرد و در بحبوحهء جوانی شربت شهادت نوشید و بهمین دلیل به شیخ شهید و یا شیخ مقتول معروف شد ولی در همین دورهء کوتاه زندگی، دومین مکتب بزرگ فلسفی اسلامی یعنی مکتب اشراق را در مقابل فلسفهء مشائی فارابی و بوعلی بوجود آورد. وی ارکان و مبادلهی فلسفهء ایران باستان و یونان قدیم را تلفیق کرد و در آنها تحولی بوجود آورد و مکتب اشراق را براساس آن بنا کرد و بآن نام «حکمت فرش» نیز داد و بعلاوه آن را به‌عنوان «حکمت خسروانی یا پهلوی» تعبیر کرد. سهروردی در واقع احیاء کنندهء حکمت ایران باستان در درون تمدن اسلامی است و با وحدت عجیبی که بین این فرهنگ و تمدن اسلامی بوجود آورد مکتب جدیدی را بنیان نهاد.

بعد از حملهء متکلمان به فلسفهء مشائی و ظهور سهروردی، فلسفهء اسلامی برای مدت کوتاهی به اسپانیا رحلت کرد و در آنجا «ابن رشد» فیلسوف بزرگ مشائی ظهور کرد ولی این نهضت دیری نپائید و بزودی در همان قرن ششم و معاصر با سهروردی، فلسفهء استدلالی در بلاد عربی بعنوان یک مکتب مستقل فکری از میان می‌رفت، در حالیکه با ظهور سهروردی و گسترش حکمت اشراق فلسفه به موطن اصلی خود یعنی ایران باز می‌گشت و بعد از آن شاخهء نفوذ این فلسفه همواره بیشتر بسوی شرق یعنی شبه قارهء هند کشیده شد. این نکته قابل توجه است که اولین کسی که باعث گسترش فلسفهء اسلامی در هند شده است گویا محمد شیرازی نام داشته است که از پیروان سهروردی بوده و باعث شده است که نفوذ فلسفی ایران به هند برسد. وی در واقع آغاز تحولی بود که باعث شد سیر فلسفه در هند تغییر یابد و فلسفهء اسلامی ایران به تدریج بصورت یکی از نهضت‌های مهم اندیشه و تفکر در شبه قاره هند درآید.

فاصلهء میان خواجه نصیر تا آغاز حکومت صفویه، از لحاظ علوم عقلی و نقلی، دوره‌ای بسیار فعال و مثمر بوده است ولی متأسفانه دربارهء جریان فکری این دوره تحقیق کافی بعمل نیامده است و بهمین جهت این دوره از لحاظ تفکر بسیار ناشناخته مانده است. خواجه نصیر طوسی، قطب الدین شیرازی، قطب الدین رازی، جلال -الدین دوانی، غیاث الدین دشتکی و بسیاری دیگر از متفکران بزرگ این دوره می‌کوشیده‌اند تا مکتب‌های مختلف مشائی، اشراقی کلام، عرفان و غیره را باهم نزدیک و تلفیق کنند. در این مدت شیراز مرکز بزرگ فلسفه بود. در این دوره یا فلاسفهء بزرگ اهل شیراز و اطراف آن بوده‌اند مانند قطب الدین شیرازی، صدر الدین دشتکی، غیاث الدین منصور دشتکی و جلال الدین دوانی و یا مانند میر سید شریف جرجانی تحصیل خود را در شیراز

بانجام رسانیده بودند. آثار فلسفی این بزرگان که شاید بتوان گفت حتی یکی از آنها با سلوب صحیح چاپ نشده است بیشتر تا به امروز در شیراز موجود است و متأسفانه اکنون در حال غارت شدن و خروج از کشور است.

این دورهء سیم یا چهارصدساله که در واقع دورهء تقریب فلسفه‌های مختلف بیدگر است به دورهء چهارم که در عصر صفویه تکوین می‌یابد منتهی میشود. این دوران چهارم اکنون به «مکتب اصفهان» شهرت یافته است زیرا مرکز ثقل فلسفه و آغاز این دورهء جدید فکری با ظهور یکی از دانشمندان طراز اول ایران یعنی محمد باقر میرداماد به اصفهان منتقل میشود. او برای مدت سی سال فلسفه بوعلی را با رنگی اشراقی تدریس میکرده است و احیاء کننده فلسفه بوده است و با شاه عباس ارتباطی نزدیک داشته است.

در این دوره اشخاصی نظیر شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهائی و میر ابو القاسم میرفندرسکی می‌زیسته‌اند که با میرداماد مثلث احیاء کننده اندیشهء فلسفی در ایران در این زمان هستند. میرفندرسکی در اصفهان شفای بوعلی را تدریس میکرد ولی در عین حال سانسکریت را به خوبی میدانست و در هند با عرفای هندی تماس داشت و شرحی بر کتابهای «جوک شست» یا «یوگا و شستا» که یکی از آثار بزرگ عرفان هند است، نگاشته است. شیخ بهائی بیشتر به سایر علوم عقلی همچون ریاضیات و نجوم می‌پرداخت و نیز در تصوف استادی برجسته بود.

ولی کسی که این مکتب را به اوج اعتلاء رسانید شاگرد این گروه یعنی صدر - الدین شیرازی ملقب به صدر المتالهین و ملاصدرا است. وی بدون شک بزرگترین حکیم متاله و متوغل در حکمت الهی در دوران اخیر تاریخ اسلام است که معاصر با «دکارت» و «لایب نیتس» فلاسفهء معروف عصر جدید اروپا

بود اکنون که آثارش به همت دانشمندانی همچون استاد سید جلال الدین آشتیانی تنقیح و طبع میشود و برخی از آنها توسط استاد هانری کربن به زبانهای اروپائی ترجمه میشود برای صاحب نظران این امر روشن میشود که ایران دورهء صفویه علاوه بر ایجاد شاهکاری بزرگ هنری توانسته است آثاری در فلسفه بوجود آورد که از اعظم شاهکاری فلسفی جهانست. در واقع هیچوقت یک تمدنی نمیتواند یک اثر بزرگ هنری بوجود آورد مگر اینکه یک سنت فکری و معنوی زنده در آن تمدن وجود داشته باشد.

آثار فلسفی ملاصدرا همان سهمی را در تاریخ فلسفهء ما دارد که آثار معماری دوران صفویه در تاریخ هنر ایران و در واقع مسجد شاه فلسفه ما را باید در درون کتابهای ملاصدرا جستجو کرد.

او احساء فلسفه را بجائی رساند که تلفیق نهائی بین دین و فلسفه و عرفان را ممکن ساخت و راههای مختلفی را که انسان همواره برای وصال به حقیقت در دسترس داشته است چون منطق و استدلال و وحی و دین و اشراق و شهود همه را با هم پیوند داد. ملاصدرا سالهای زیادی را در اصفهان نزد سه استاد معروف آن زمان یعنی میرداماد، شیخ بهائی و میرفندرسکی به تلمذ پرداخت و سپس در حدود نه الی یازده سال را در کوههای کهک قم معتکف شد و اوقات خود را به تفکر و ریاضت پرداخت. الهوردی خان که صیت و آوازه او را در حکمت الهی شنیده بود، برای وی مدرسه‌ای در شیراز بنا کرد و او را برای تدریس فراخواند و ملاصدرا نیز دعوت وی را پذیرفت و تا آخر عمر به افاضه و تعلیم دوستان حکمت و تشنگان معرفت اشتغال داشت.

ملاصدرا از چین و تبت هم شاگردانی داشته است. ملا محسن کاشانی ملقب به فیض و عبد الرزاق لاهیجی ملقب به فیاض که هر دو افتخار مصاهرت وی را نیز داشته‌اند، از شاگردان ایرانی او هستند و مکتب او را دنبال کرده‌اند.

بعد از حمله افاضه که در آن مقداری از کتابهای فلسفی ایران از میان رفت، در دوره قاجاریه «ملاعلی نوری» باز در شهر اصفهان مکتب فلسفه اسلامی را احیاء کرد و هفتاد سال از زندگی بر ثمر خود را صرف تعلیم و تدریس آن کرد و شاگردان زیادی تربیت کرد که حاجی ملاهادی سبزواری، فیلسوف بلند پایه دوره قاجاریه در زمره مشهورترین آنها است. آخرین نماینده مکتب اصفهان حاجی آقا رحیم ارباب است که نمونه زنده و ارجمند فلسفه اسلامی است که سیزده قرن اصالت و قدمت دارد.

در این صفحات شمه‌ای از سیر حکمت در ایران خلاصه‌وار بیان شد. سخن خود را با این جمله ختم میکنم که فلسفه در ایران هنوز زنده است و بزرگترین پشتوانه استقلال فرهنگی ملت ما و مهمترین رکن فرهنگ فکری و عقلی ماست. تحولاتی که در سالهای اخیر، تحت رهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر رخ داده است، براساس استقلال فکری و فرهنگی استوار است و شالوده فکری آن اقتباس از هیچ ملت دیگری نبوده است بلکه هدف آن فقط استقلال فکری و فرهنگی ایران و استمرار آن بعنوان یک فرهنگ زنده و پویا بوده و هست. برای اینکه بتوانیم متفکران این مرز و بوم و مخصوصاً برخی از جوانان را که نسبت به فرهنگ اصیل ایران حس غربت میکنند و دچار حیرت و سرگشتگی شده‌اند، اصالت فکری بخشیم، نخست باید این اصل را قبول داشته باشیم که، از لحاظ فکری نسبت به هیچ ملتی در دنیا دوم نیستیم. ما تمدنی نبودیم که فقط چند بیت شعر درباره گل و بلبل سروده باشیم، بلکه ملتی هستیم که قوی‌ترین و عمیق‌ترین مکتب‌های فلسفی و فکری دنیا را

آراسته بزیور زبانهای فارسی و عربی بوجود آورده‌ایم و در واقع غنی‌ترین و سرشارترین مکتب‌های فکری جهان را داریم. از لحاظ فلسفه و تفکر فرهنگ ما آن‌چنان قوی است که میتواند بهترین راهنما برای امروز ما و نیز تمدن بحران زده غرب باشد. امیدوار هستم که در این راه با اعتقاد راسخ به سنن معنوی و عقلانی خود قدمهای راسخ برداریم و با شناختن فلسفه و حکمت اسلامی ایران، هم برای جوانان خودمان و هم برای مردم جهان، اشعه‌ای از نور الهی در این ظلمت جهانگیر بیابیم تا ما را رهنمون باشد.

### از دل برود هر آنکه از دیده رود

همه مهری ز نا دیدن بکاهد  
اگر دیده نبیند دل نخواهد  
چو بر دل چیره گردد مهر جانان  
به از دوری نباشد هیچ درمان  
بسا عشقا که نادیدن زدوده است  
چنان کز اصل گوئی خود نبوده است  
«ویس و رامین فخر الدین گرگانی»